

29 سپتمبر 2022

داکتر سید عبدالله کاظم

نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان

محمد نادرشاه از پادشاهی تا شهادت

(بخش هشتم و هشتم)

ماجرای قتل سردار محمد عزیزخان در برلین بوسیله سیدکمال:

سردار محمد عزیزخان پسر ارشد سردار محمد یوسف خان (مصاحب خاص و خسر امیر حبیب الله خان سراج الملت والدین) و نواسه سردار یحیی خان و برادر محمد نادرخان (پادشاه افغانستان) و پدر محمد داؤد و محمد نعیم خان بود.



از راست به چپ: محمد ظاهر خان (بعداً شاه)، شاه محمود خان، محمد هاشم خان، محمد نادر شاه، محمد عزیز خان، شاه ولی خان، احمد شاه خان (جدی 1308 ش)

درباره سردار محمد عزیز خان باید علاوه کرد که موصوف از بطن زن دوم سردار محمد یوسف خان مسماء "مستوره" به حیث اولین فرزند این خانواده در سال 1256 ش (1877 م) در کابل بدینیا آمد و در کودکی به معیت پدر و بنی اعمام خود همه به هند برتانوی تبعید گردیدند. او در آنجا به مکتب رفت و به زبان اردو و انگلیسی آشنا و مسلط گشت. در سن 24 سالگی به معیت همه خانواده به وطن برگشت و پس از ازدواج خواهرش با امیر حبیب الله خان سراج الملة به حیث معاون منشی دفتر مخصوص امیر شامل خدمت شد. او حین سفر رسمی امیر به هند برتانوی در سال 1907 جزء همراهان امیر بود و در سالهای اخیر سلطنت امیر به حیث منشی در دفتر امور خارجه کار میکرد، تا آنکه پس از شهادت امیر مؤقتاً همه بزرگان این خانواده از نظر شاه امان الله خان افتادند، ولی زود دوباره به مقام رسیدند. سردار محمد عزیز خان در سال 1920 به حیث رئیس کمیته مهاجرین و سال بعد به حیث رهنما و ناظر اولین گروه شاگردان افغان که جهت تحصیل به فرانسه اعزام شدند، مقرر شد و تا سال 1926 در همین وظیفه در پاریس ادامه داد. هنگامیکه او در همان سال جهت گذشتاندن مرخصی با یک تعداد شاگردان افغانی به وطن مراجعت کرد، از کار برکنار گردید و پس از چندی وطن را ترک کرد و نزد برادران خود هریک محمد نادرخان و محمد هاشم خان که از وظیفه سبکدوش و یا به عبارت دیگر خود را کنار کشیده و در فرانسه اقامت داشتند، یکجا گردید. وقتی برادرش محمد نادرخان پس از سقوط حکومت سقوی در سال 1929 م در کابل اعلام سلطنت کرد، محمد عزیز خان نیز به کابل آمد و به حیث سفیر افغانستان در مسکو مقرر شد که تا اوایل سال 1933 در همان وظیفه باقی ماند. او بتاريخ 23 مارچ 1933 م (3 حمل 1312 ش) به حیث وزیر مختار افغانستان در برلین مقرر و در آنجا آغاز بکار کرد، اما هنوز مدت کوتاهی از کارش نگذشته بود که

د پانو شمیره: له 1 تر 7

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

بتاریخ 6 جون همان سال (16 جوزای 1312)، هنگامیکه از زینه های عمارت سفارت پایان میشد، با یک افغان بنام سیدکمال روبرو شد و سیدکمال در فاصله نزدیک به ضرب فیر تفنگچه او را زخمی ساخت که ساعاتی بعد در شفاخانه جان بحق سپرد. این حادثه اولین زنگ خطر را برای خانواده صاحبان که همه پس از رسیدن محمد نادر شاه به سلطنت در راس قدرت در افغانستان قرار گرفته بودند، به صدا درآورد که در عاقبت پنج ماه بعد بتاریخ 16 عقرب 1312 (24 نوامبر 1933م) به شهادت محمدنادرشاه در کابل انجامید.

راجع به چگونگی این قتل سیاسی و انگیزه های آن تا چند سال قبل اطلاعات دقیق و مستند در دست نبود، اما بتاریخ 6 حوت 1396 "حزب همبستگی افغانستان" به اسنادی رسمی از آرشیف وزارت خارجه آلمان دست یافت و جزئیات این موضوع را روشن ساخت. این حزب قسمتی از این اسناد را تحت عنوان "ترجمه بخشی از حکم محکمه در مورد اعدام سید کمال در آلمان" در ویبسایت خود به نشر سپرد که با این مقدمه آغاز گردید: «درصدها صفحه سندی که در آرشیف وزارت خارجه آلمان در ارتباط به دوسیه سیدکمال نگهداری می شوند و "حزب همبستگی افغانستان" به آنها دسترسی یافته است، سند 42 صفحه ای وجود دارد که حکم نهایی محکمه بوده تمامی جزئیات قضیه در آن درج است... ما بخشی از این سند را که حاوی اظهارات سیدکمال در برابر پلیس و قاضی محکمه می باشد جهت ثبت در تاریخ و آگاهی خوانندگان انتشار می دهیم.»

اینک متن مختصر منتشره و ویبسایت مذکور را در این زمینه به حیث یک سند تاریخی خدمت علاقمندان و محققان تاریخ معاصر کشور تقدیم میدارم:

محکمه ابتدایی برلین به نام ملت آلمان (مورخ 10 اگست 1934):

«برای انجنیر سیدکمال متولد 18 سپتامبر 1900 در کابل، اخیراً ساکن برلین جاده «هورن آلی» خانه شماره 41 و فعلاً در زندان موبیت. محکمه ابتدایی نخست در برلین به تاریخ 4 و 6 جولای 1934 دایر شد که در آن افراد ذیل حضور داشتند: [از ذکر اسمای 12 نفر هیئت تحقیق و شهود در اینجا به هدف اختصار مطلب صرف نظر می گردد - کاظم]

«در 6 جون 1933 سفیر پادشاهی افغانستان در برلین، سردار محمد عزیزخان در تعمیر سفارت در برلین شمال شرقی، 87 جاده لیسنگ شماره 9 از طرف متهم با ضرب گلوله در سینه زخم برداشت که بعد از مدت کوتاه به شفاخانه انتقال یافته با تمام کوشش هایی که صورت گرفت زیر عملیات درگذشت. محل حادثه زینه سفارتخانه است. متهم تابعیت افغانستان را دارد. پدرش داکتر بود و تا هشت سالگی توسط وی آموزش دیده، سپس شامل مکتب دولتی می شود. در مضامین ریاضی، فزیک و کیمیا از طرف پدر کمک می شود. بعد از ختم دوره مکتب تقریباً دو نیم سال در کارخانه برق کار کرده است و در سال 1922 با دیگر محصلان افغان از طرف حکومت شاه امان الله خان به آلمان فرستاده شد تا در رشته مسلکی تحصیل نماید. بعد از پایان امتحان های انجیری میخائیک در شهر مگدیبورگ، در 1927 دوباره به افغانستان رفت تا در خدمت دولت قرار گیرد. او در یک فابریکه سمنت کار می کرد و در مارچ 1928 از طرف امان الله دوباره به آلمان فرستاده شد. وی توظیف شد تا تجارب تکنیکی ای را فرا گیرد که امکانات کاربرد زغال سنگ را در فابریکه سمنت بررسی نماید. در اوایل جنوری 1929 با آگاهی از وقوع یک اغتشاش در افغانستان که منجر به سقوط دولت امان الله خان شد، مجدداً به کابل رفت. به عنوان طرفدار امان الله در سفر قندهار با او همراه بود و در عین حال به عنوان سرباز در خدمت قرار داشت. وقتی تهاجم (قوای امان الله) به کابل نتیجه نمی دهد، به امید دستیابی به شغلی از طریق بمبئی به

آلمان می‌آید. متهم ابتدا در "مگدیبورگ" در لیلیه محصلان مستقر شد و بعدها به برلین رفت. در آن شهر در لیلیه متعلق به دولت کابل در جاده "هورن آلی" زندگی می‌کرد. به اساس پیام امان‌الله خان از روم، نزد وی رفت تا امان‌الله خان را در ساختمان خانه‌اش کمک کند. تقریباً شش ماه در آنجا باقی می‌ماند و سپس همراه مادر و برادر کوچک امان‌الله خان به برلین آمده حدود یک‌ونیم سال را با آنان سپری کرد. بعد از سفر کوتاه به روم و سوئیس، به برلین برگشت و در خانه مادر امان‌الله خان (گرینزولد، جاده بیبرتوس 29) بسر می‌برد. بعد بار دیگر به مگدیبورگ در لیلیه محصلان نقل مکان می‌کند. او در اظهارات خود گفت که در مدت اقامت در برلین با افغان‌ها و بخصوص محصلان افغان در تماس شخصی قرار داشته است. وضع اقتصادی متهم در اواخر خوب نبوده و بورسیه محصلی هم قطع شده بود، زیرا دوران تحصیلش پایان یافته بود. او با مقداری امکانات از ناحیه معاش دوران پراکتیک (تجارب عملی) گذران می‌کرد. چندین بار سفارت از وی تقاضای عودت به افغانستان را کرده بود و او هنوز جواب مثبت نمی‌داد. در ماه‌های پیش از حادثه از سوی محصلان افغان کمک می‌شد. متهم یکی از طرفداران دوآتشی شاه سابق امان‌الله خان می‌باشد و با دولت نوبقدرت رسیده در تقابل شدید قرار دارد.

سفیر که تقریباً سه ماه پیش وظیفه دیپلوماتیک خود را به عهده گرفته، برادر نادر شاه بود که در نوامبر 1933 در افغانستان به قتل رسید. متهم دویا سه بار به خاطر تمدید پاسپورت خود به سفارت مراجعه کرده بود و یکبار هم با جمعی از افغان‌های دیگر به دعوت عصریه آمده بود. زمانی که سفیر از لیلیه محصلان بازدید می‌کرد، با او آشنا شده بود. متهم به اساس مخالفت‌های سیاسی، در بازدیدهای خود از سفارت در پی فرصتی مناسب بود که تصمیم خود را برای از بین بردن سفیر عملی سازد. تقریباً هر بار تفنگچه نوع موزر 7.65 میلی‌متری با خود داشت. وی در تحقیقات خود اظهار نمود که از یک فرد ناشناخته آن را خریده است. صرف یکبار زمانی که برای دعوت چای آمده بود، تفنگچه را با خود نداشت. «(از ادامه گزارش هئیت تحقیق به دلیل تکرار مطلب صرف نظر شد و جریان بعدی از زبان خود متهم - سیدکمال - بیان می‌گردد - کاظم)

سیدکمال بعد از آنکه سردار محمد عزیز خان را به وسیله فیر تنفگچه در داخل سفارت و در اثنای فرود آمدن از زینه زخمی ساخت که ساعتی بعد در شفاخانه زیر عملیات جراحی جان به حق سپرد و پولیس سیدکمال را بازداشت کرد و جهت تحقیق به حوزه پولیس برد، او در اعترافات خود چنین گفت:

«من امروز فقط آرمان‌هایم را جامه عمل پوشانیدم. حس وطن‌دوستی مرا به این عمل واداشت. امیدوارم با این کار در افغانستان حرکت ملی‌ای را مقابل کسانی بنا نهم که آزادی را فروختند. امید که عمل من آرمان ملت افغانستان باشد. آنان باید در راه پدر وطن جان را فدا کنند، همان طوری که من کردم و می‌کنم تا افغانستان به افتخار و آزادی برسد. فکر از بین بردن و نه زخمی ساختن سفیر در برلین از خودم بوده و با هیچ‌کسی دیگر راجع به آن حرف نزده‌ام و خواستم عملم بر دیگر افغان‌ها مؤثر باشد. من به این دلیل این سفیر را انتخاب کردم که کاملاً باورداشتم که یکی از مقرران اوضاع فعلی افغانستان می‌باشد. سفیر در برلین می‌خواست خانه‌ای در جاده "هورن" شماره 41 بخرد تا برای آینده خود یک منبع درآمد داشته باشد. برای خرید خانه از پول‌های دولت استفاده می‌کرد. سایر ماموران حکومتی در خارج نیز امکانات دولتی را در خدمت خود قرار می‌دهند. من راه دیگری نیافتم جزء اینکه در برابرشان قرار گیرم. سفیر برلین که برادرشاه افغانستان است، برادر سوم صدراعظم افغانستان و برادر دیگرش سفیر در پاریس و برادر پنجمی وزیر دفاع می‌باشد، هم به حلقاتی تعلق دارد که استقلال افغانستان را به انگلیس‌ها فروخته اند. از طریق نشریه‌ها می‌دانم که انگلیس‌ها هر سال 10 هزار پوند یا بیشتر در اختیار حکومت می‌گذارند که برضد ملت استفاده شده و اسلحه و مهمات

د پانو شمیره: له 3 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوای. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لوی

خریداری گردد، درحالی که انگلیس اموال خریداری شده امان الله خان را اجازه نداد به آسیا برسد. من حکومت فعلی را پامال کننده آزادی افغانستان می دانم و این ایده درمن قوت گرفت که یکی از این افراد را از بین ببرم تا ستمی که برملت روا داشته می شود به تمام جهانیان برملا گردد و یک مبارزه آزادی خواهانه ریشه گیرد. در وجود سفیر، بزرگترین دشمن خود را می دیدم، زیرا در تمام صحبت ها با انگلیس ها دخیل بود. از سال 1922 سفیر را می شناختم، او درپاریس به عنوان سرپرست کودکان [شاگردان - کاظم] افغان بود. از تقریباً سه ماه به حیث سفیر در برلین مقرر شد. سفیر قبلی [غلام صدیق خان چرخ] که از 1931 تا 1933 وزیر مختار افغان در برلین بود - کاظم] راهم می شناختم، ولی با او دوست نبودم با اینهم تصور می کنم فردی وطن پرست بود. چیز دیگری که گفته می توانم این است که برادرش [غلام نبی خان چرخ - کاظم] را دولت فعلی سربسته کرده است. سفیر پیشین افغانستان در برلین آقای غلام صدیق در حال حاضر در آلمان بسر نمی برد. حاضرم سوگند بخورم که نمی دانم، کجاست. من نه از سفیر مقتول و نه از سفیر قبلی هیچ گاه تقاضای کمک نکرده ام و کدام اختلاف شخصی هم با سفیر مقتول نداشتم. والدینم فوت کرده اند و صرف دارای یک برادر در کابل می باشم که در این اواخر اطلاعی از وی ندارم. هیچ رابطه کتبی هم در این اواخر با کابل نداشته ام. همچنان اینجا در آلمان هم با کسی در مکاتبه نبوده ام.»

سیدکمال در ادامه می افزاید: «درسه ماه گذشته دوتا سه بار برای تجدید پاسپورت خود به سفارت رفته ام. صرف نظر از روز واقعه آخرین دیدارم حدود شش یا هشت هفته پیش بود.»



فکر کشتن محمد عزیز زمانی برایم شکل گرفت که وی به برلین آمد. در لیلیه محصلان از تقررش من حیث سفیر آگاه شدم. پیشتر در روم شنیده بودم که او به دار و دسته ستمگران تعلق دارد. این نظر از سوی اکثر افغان ها به شمول امان الله خان ابراز می شد.»

یک روز بعد از قتل، او در ادامه تحقیقات بر علل اقدام خود مصرانه می گفت:

«ایده ی کشتن سفیر مدتی طولانی فکرم را به خود مشغول ساخته بود، بخصوص وقتی شنیدم که به برلین آمده است تصمیم جدی گرفتم این انسانی را که همیشه یک فرد مضر و خطرناک علیه جنبش آزادی خواهی و وطن می دیدم، از بین ببرم. محرکم این بود که او را از جمله خاینان به آزادی می پنداشتم. من به این نظر رسیده بودم که نه تنها این فرد بلکه کسان دیگری از این قماش را از بین ببرم. محمد عزیز در چشم من مقصر اصلی بود. بعد از این که او در برلین جابجا شد، توجه بیشتر مرا جلب کرد و نزد من قبلاً پلان پخته شده بود و منتظر یک فرصت مناسب بودم که کارش را بسازم. این پلان درمن وقتی بیشتر جان گرفت که دیگر شک نداشتم که آزادی و افتخار افغان ها از طرف رهبران کنونی فروخته شده است و این عقیده نه تنها نزد من، بلکه نزد همه کسانی که با چشم باز به آزادی وطن می اندیشند، ایجاد شده است. افغان های مذکور تشکلی نداشته هر یک مخفی کار می کنند و نه علنی، زیرا در غیر آن از طرف حکومت نابود می شوند.»

د پانو شمیره: له 4 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنی د لیکنیزې ښې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

«قسمی که قبلا یادآور شدم دو سه بار سفارت رفتنم به خاطر پاسپورتم، درحقیقت بدین منظور بود که فرصتی مغتنم برای از بین بردن سفیر بیابم. اگر برایم میسر می‌شد، پیشتر از این وی را به قتل می‌رساندم. در ملاقات صرف عصریه هم این زمینه میسر نشد. تفنگچه را دایم در سفارت با خود داشتم. فقط در دعوت عصریه با خود نبرده بودم، چون سایر افغان‌ها همراه بودند.»

«دیروز وقتی ساعت نه ونیم ازجا برخاستم این افکار ذهنم را فراگرفت، فکروضعیت جاری کشورم، این فکرکه حکومت فعلی افغانستان آزادی وطنم را فروخته واین درد وطن فقیرم و آزادی‌اش می‌باشد و با خود گفتم که شاید امروز بتوانم او را ببینم و خون خود را نثار وطن و آزادی ملت کنم. بعد از این که تفنگچه را آماده ساختم، ساعت 10 راهی سفارت شدم. قبلا در خانه مرمی را تیر کرده و قید اطمینان را زده بودم. یک تعداد مرمی‌ها شاید در بکسم موجود باشد، در شاجور تفنگچه پنج مرمی موجود بود. با قطار شهری به سمت "جاده لیسنگ" در حرکت شدم.»

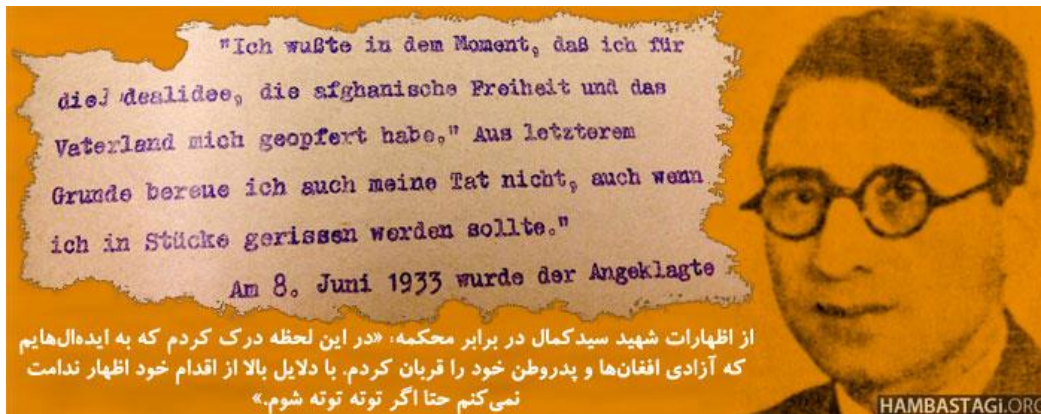
«فضای داخل تعمیرسفارت همه برایم آشنا بود. در زمان حاکمیت امان‌الله خان مهمان دایمی آنجا بودم. قبل از تقرر محمد عزیز، میان سفارت و افغان‌ها مناسبات دوستانه حکمفرما بود. محمد عزیز برعکس سفیر پیشین، از ملاقات با محصلان خوشش نمی‌آمد و بسیار مغرور بود، زیرا برادرشاه بود.»

«حین ورود به احاطه سفارت، نگهبان دروازه را پرسیدم که آیا آقای سفیر است، نگهبان جواب مثبت داد. نگهبان فهمید که من افغانم و بدون کدام ممانعت به طرف دفتر سکرتر اول رفتم که در منزل دوم موقعیت داشت. بعد از این که به یکدیگر سلام دادیم، سکرتر پرسید که چرا دوباره به افغانستان بر نمی‌گردم. اینجا باید یادآور شوم که با الله نواز معاون اول شاه فعلی در هنگام دیدارش از برلین در اکتوبر 1932 راجع به بازگشتم به افغانستان صحبت کرده بودم. اول قرار بود او مرا با خود ببرد، اما سپس وعده سپرد که با بازگشتم به کشور تعیین خواهد شد که آیا دولت با ادامه فعالیتیم در شرایط فعلی موافق است یا خیر. اگر زندگی‌ام در افغانستان در خطر می‌بود، او مرا مطلع می‌ساخت. از آنجایی که او به من هیچ احوالی نداد، درک کردم که در صورت بازگشت به کشور، از بین برده خواهم شد. بنابراین به فکر برگشت به افغانستان نبودم. بر علاوه، سکرتر اول (اسماعیل) در برلین پیوسته مرا تحریک می‌کرد که به افغانستان بروم. انتظار بهبود وضعیت را نداشتم.»

«برای دقایقی با سکرتر صحبت کردم و سپس می‌خواستم از زینه به طرف پایین تا دروازه خروجی تعمیر بروم. زمانی که در صفت عمارت بودم، ناگهان متوجه شدم که سفیر از طبقه اول در پله‌های زینه در حال پایین شدن است. فکر کردم لحظات مرگ سفیر فرارسیده است. تفنگچه را از جیب راست جاکتم کشیدم، قید را خلاص کرده بسوی سفیر نشانه گرفتم. او در این مدت با طی پله‌ها به پله‌ی آخر می‌رسید. یک قسمت معین وجودش را هدف نگرفتم هر قدر می‌توانستم فیر کردم. اراده من این بود که باید به سفیر اصابت کند تا به مرگش بیانجامد. در اثنای شلیک افرادی که در پایین ایستاده بودند، بسویم حمله‌ور شده سلاح را از دستم قاپبیده و محکم گرفته شدم. از خود دفاع نکردم و در فکر فرار نبودم. از پیامد فیرهایم نمی‌توانم چیزی بگویم، زیرا در جریان‌های بعدی نتوانستم قرار بگیرم. در این لحظه درک کردم که به ایده‌آل‌هایم، آزادی افغان‌ها و میهنم خود را قربان کردم. به دلایل بالا از اقدام خود اظهار ندامت نمی‌کنم حتا اگر توتنه توتنه شوم.»

در 8 جون 1933، متهم جهت تحقیقات پولیس نزد قاضی در «محکمه مرکزی برلین» حاضر گردید. او از اقدام خود دفاع کرد و چنین ادامه داد: «دوباره تکرار می‌کنم که این تصمیم من بود که سفیر را از بین ببرم. انگیزه‌ام فقط وطن‌دوستی‌ام بوده است.... می‌خواهم خود را قربان کنم» یک ثبوت قوی

است که از قبل تصمیم برای کشتن مقتول داشته است. (پایان متن منتشره در ویبسایت حزب همبستگی افغانستان)



جای شک نیست که سیدکمال یکی از هواداران سرسپرده شاه امان الله غازی بود و دست انگلیسها را در سقوط سلطنت امانی و بقدرت رسانیدن محمدنادرشاه به سلطنت شریک میدانست و معتقد بود که انگلیس ها با همچو تغییر بار دیگر می‌خواهند آزادی افغانستان را تحت الشعاع خواسته های خود قرار دهند. لذا سیدکمال خواست با قتل یکی از مهره های معتبرسلطنت از یکطرف توجه جهان را به ماهیت استبدادی و غیرمردمی رژیم جدید جلب کند و از طرف دیگر یک حرکت ملی را مقابل کسانی بنا نهد که بزعم او آزادی کشور را به انگلیسها فروخته بودند.

حکومت افغانستان اصرار داشت تا سیدکمال جهت محاکمه به افغانستان تسلیم داده شود، اما حکومت آلمان برطبق قانون خود او را محاکمه و محکوم به اعدام کرد که بعداً حکم محکمه در آنجا به منصفه اجراء درآمد.

میرغلام محمد غبار یک تن از کسانی بود که به حیث سرکاتب وزارت مختاری افغانستان در برلین تا 1930 کار میکرد و تعداد زیادی از طلاب افغان را که در آلمان مشغول تحصیل بودند، از نزدیک می شناخت و نیز تاحد زیاد از فعالیت سیاسی شخصیت های مهم رژیم گذشته که به نفع برگشت شاه امان الله کار میکردند، اطلاع داشت. او درفصل هشتم جلد دوم کتاب مشهور خود "افغانستان در مسیر تاریخ" تحت عنوان "مبارزه مردم و روشنفکران ضد ارتجاع و اختناق دولت نادری" شرح مبسوطی دارد که در یک قسمت آن می نویسد: «روشنفکران افغانی در اروپا، لزوم تأسیس یک حزب مبارز را علیه رژیم نادری احساس کردند و طبعاً هر حزبی ناگزیر از داشتن هیئت رهبری است. این هیئت عبارت بودند از: محمود طرزی و غلام نبی خان چرخي در ترکیه، شجاع الدوله خان، غلام صدیق خان چرخي و عبدالهادی خان داوی در برلین، عبدالحسین خان عزیز در روما و در سر اینها شاه امان الله خان قرار داشت. اعضای حزب مرکب از یکعده محصلین افغانی و چند نفر از مامورین سفارتخانه های افغانستان دراروپا و ترکیه و غیره بودند. مرانامه حزب دراستانبول تسوید و دربرلین مطالعه و درسویترلند [سوئیس] مطرح مباحثه یک مجلس سری قرارگرفت و تصویبات چند بعمل آمد. درین مجلس شاه امان الله خان و عده ای ازسفرای معزول و برسرکارافغانی هم شامل بودند. یکی ازین سفرا عبدالحسین خان عزیز وزیرمختار در روم بود. بعد ها اعضای پارتی کشف کردند که این سردار نقابدار تصویبات مجلس را به نادرشاه فرستاده و خطر عظیمی را متوجه اعضای مجلس نموده است. همچنین جاسوسی دولت موفق شد که تمام اسناد و مکاتبات خصوصی غلام نبی خان چرخي

د پانو شمیره: له 6 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

سفیرمقیم انقره را بدست آورد و فوتوکاپی های آن در دارالتحریر شاهی افغانستان برد... هدف نخستین پارتی برانداختن دولت نادرشاه و مستقر ساختن یک دولت ملی در افغانستان و گشودن راه ترقی و تجدد و آزادی و مساوات درکشور بود و درعین زمان تمام اعضای پارتی به شخص شاه امان الله خان چشم دوخته بودند... هنوز حزب کدام ارگان نشراتی در خارج نداشت... یکبار اعلامیه مشرح در چندین صفحه به امضای شخص امان الله خان در افغانستان منتشر گردید. دراین اعلامیه پروپاگند و اتهامات مخالفین علیه امان الله خان به شکل استواری رد شده و مرام او برای ترقی افغانستان توضیح شده بود و ضمناً از لغزشهای گذشته عاقلانه اعتراف گردید و چهره اصلی رژیم نادرشاه تصویر شده بود... این اعلامیه، سلطنت نادرشاه را تکان داد و برخشونت او افزود. فیض محمد خان زکریا وزیر خارجه داوطلب تردید اعلامیه گردیده و به عجله کتاب بنام "تردید شایعات باطله شاه مخلوع" را در زبانهای اردو و دری (طبع کابل سال 1310) منتشر ساخت. (غبار، میرغلام محمد: "افغانستان در مسیر تاریخ"، جلد دوم، چاپ ویرجینیا، 1999، صفحه 114 و 115)

غبار ضمن آنکه شرحی درباره چگونگی قتل سردارمحمدعزیزخان بوسیله سیدکمال درکتاب فوق الذکر خود (در صفحات 129 تا 133) دارد، دریک قسمت آن می افزاید: «مبارزه روشنفکران افغانی در دو جبهه داخلی و خارجی علیه رژیم نادرشاه متوازیاً آغاز گردید. اما در خارج با آنکه پارتی نسبتاً قویتر و آزادتر وجود داشت، منورین و محصلین افغانی در چهار دسته تقسیم شدند: یکی جزء اعضای پارتی سابق الذکر قرار گرفت و دیگری خارج پارتی باقیماند و درعین حالیکه با شخص امان الله خان و حزب دلچسپی می گرفت، مستقلانه حرکت میکرد، از قبیل محمد عمرخان مشهور به "دراز"، سیدکمال خان، میر عبدالرشیدخان بیغم [برادر غبار]، دین محمد خان، عبدالله خان ناصری و غیره. دسته سوم وابستگان سلطنت جدید افغانستان بودند که بعدها بکابل آمدند و هر یک به جاه و مقامی رسیدند، از قبیل پروفیسور انور علی خان هندی نژاد، محمد عتیق خان محمدزائی (وزیر زراعت و ملاک بزرگ) و چند نفر دیگر. دسته چهارم بیطرفها بودند، از قبیل عبدالغنی خان، محمودخان، میر احمد خان، عبدالله شمس الدینخان، عبدالله خان طرزی، علی گل خان و غیره»؛ غبار در ادامه تصریح میکند که: «دسته دوم (خارج پارتی) که هر یک بنوعی با سلطنت جدید مخالفت میکردند، از آن جمله دو نفر [یکی هم سیدکمال بود] مصمم جدی گردیدند و در نتیجه ترور برادر شاه [محمدعزیزخان وزیر مختار در برلین] بعمل آمد.» (غبار مأخذ بالا... صفحه 128)

از توضیحات غبار نیز واضح میشود که سیدکمال جزء پارتی یا حزب متشکله فوق الذکر نبوده و اما به شخص شاه امان الله ارادت خاص داشت و سرسختانه در برابر رژیم جدید و علیه شیوه کار نادرشاه و خانواده او، بخصوص وابستگی آنها با انگلیس ها عقده مند شده بود که به همین دلیل مصمم به قتل سردار محمدعزیز خان گردید تا انزجار خود را بر ماهیت استبدادی شیوه سلطنت آنها تبارز دهد و نیز حرکت ضد رژیم را در داخل و خارج رونق بخشد.

(ادامه دارد)